



"محمود خان خوش خط و خال"

انسان ها به سادگی دچار "تغییر" و دگردسی اندیشه ای نمی شوند، تغییر در اندیشه آن هم به معنای "تغییر کلی نگرش و جهان بینی" به ندرت رخ می دهد، بخصوص در سن بعد از جوانی و بعد از ۴۰ سالگی.

عموما کسانی که از خود "ظهورات جدید" صادر می کنند و آشنایان و اطرافیانشان گمان به تغییر و دگرگون شدن در آنها می کنند، در حقیقت به جایی رسیده اند که سرایر و عقاید باطنی خود را که مدت ها پنهان می کردند را آشکار کرده اند، حالا یا به حسب "خستگی روحی" یا "پیشانی روحی" و یا "بیماری های حاد روحی" است و یا هر زمینه ی دیگری است که راه را جهت جلوه دادن آنچه در باطن داشته اند اما از ظاهر کردنش ابا داشته اند را هموار می کند. پس بحث از تغییر نیست بلکه سخن از آشکار شدن نگرش های باطنی است که زمینه ی ظاهر شدنشان فراهم نبوده است.

ماجرای "محمود خان خوش خط و خال" این روزها هم همین است، او تغییر نکرده است! برای من خیلی عجیب است که عده ای می گویند او تغییر کرده است!

از نخست آشنایی ام با او، او را همینطور یافته بودم! فقط فی الحال بیشتر درونیاتش را بروز داده است، به هر حال "ته پیاله ی عده ی قلیلی شفاست" وگرنه خیلی از مدعیان ته پیاله شان رسوبات است و کدورات، برای همین اواخر عمر و پیاله شان موجب کدورت و پیشانی دیگران می شوند. شما "حاج قاسم" را نگاه نکنید که ته پیاله اش شفا بود و دوا، زلال زلال...

"جان شیران و سگان از هم جداست متحد جانهای مردان خداست"

"محمود خان" همواره همینطور بوده است، به حسب علاقه و ارتباطی که او به برادران و خانواده داشت البته سابق، بارها با او نشستیم، گفتگو کرده ام، هم در کودکی هم در نوجوانی و اوایل جوانی... او همواره "همینطور" بود

"چطور" بود؟

بگذارید بگویم؛

در خانواده های "متدین و اصیل" هیچ گاه فحش و ناسزا جریان ندارد، اما گاهی که ناچار می شوند تا فردی را که انواع صفات خبیثه و سزاوار ناسزا دارد را توصیف کنند مجبور می شوند از یک کلمه ای

استفاده کنند که فحش و ناسزا نیست اما تمام بی صفتی ها را در خود دارد! و آن هم کلمه ی "بی تربیت" است...

از زمانی که یادم می آید "محمود خان امجد" همینطور "بی تربیت" بوده است. منظور از "بی تربیت" کسی است که یک محور "واحد" و یک منشا اثرپذیری ندارد، بلکه از هر موثری که بر او اقبال کند تاثیر می پذیرد و اصطلاحاً "کثرت شخصیت" پیدا می کند نه "وحدت شخصیت" "محمود خان" پای درس حضرت امام، علامه طباطبایی و آیت الله بهالدینی رفته بود اما "متاثر" از آنها نبود، پای درس آنان تعلیم دیده بود اما آن تعلیم را در جهت "تربیت" خود مصروف نکرده بود، بلکه نهایتاً همان تعالیم را "تبلیغ" می کرد، سالیان سال "تبلیغ" می کرد تا بلکه دیگران تربیت بشوند! تعلیمی که منجر به "تربیت" نشود ارزشی ندارد که! چنین شاگردانی که تعلیم را به تربیت خود تبدیل نمیکند پُر بودند اطراف حضرت ختمی مرتبت و ذوات مقدس معصومین، که در اواخر عمرشان سبب شد "بی تربیتی" کنند...

از این طور "آخوندهای خوش خط و خال" همواره در تاریخ اسلام بوده است که تربیت نشده اند ولی دغدغه ی تربیت دیگران را دارند و بعد از آنکه به "دل خوش" و حال معنوی ای که سالها با آدرسی موهوم و غلط در پی اش بودند نرسیدند، دست به بی ادبی و انکار و اظهار سیاه نمایی می کنند و بعد از چند صباحی "بی تربیتی های باطنی" شان را ظاهر می کنند. نه اینکه همچون روح الله کبیر با "دلی آرام" بودن را سر دهند.

"محمود خان" از همان نخست "بی تربیت" بود اما نه به شدت حالا!

اولین بار که با او مواجه شدم، یک نفر از اهالی خانواده گفتند؛ حاج آقا برای هادی بگید ماجرای مبارزه با نفستون رو! ایشون طفره رفت...

آن اقوام ما گفتند خودت بپرس شاید بگوید، من گفتم حاج آقا لطفاً بگید ماجرا رو، لبخندی زد و گفت؛ در یک مجلس مهمی که سران مملکتی و اینها بودند نشسته بودیم، من یک آن متوجه شدم دوربین متمرکز شده است روی من، خواستم نفسم حال نکنم! سریع دستم رو کردم داخل بینی ام و همونطور به دوربین نگاه کردم و لبخند زدم و خودم رو ضایع کردم! که بعدش بخاطر این مبارزه با نفس! در خودم حالتی رو حس کردم...

وقتی خاطره اش تمام شد خیلی آرام گفتم ولی حاج آقا مادر ما به ما می گوید که آدم های "بی تربیت" دست در بینی شان می کنند! یا با صدا خمیازه می کشند یا هنگام خمیازه دستشان را مقابل دهان نمی گیرند!

یعنی اگر ما هم مقابل دوربین دست در بینی مان کنیم خدای نکرده، دچار حالتی! می شویم؟ محمود خان از صحبت من به کم بهم ریخت و البته با یک طنز واره ای بلند گفت؛ پاشو برو ببینم بچه تهرونییه قرتی!

بعدها پای درس حضرت روح الله آموختم که "مبارزه با نفس" آنطور که خیلی از علما! می گویند اصالت ندارد بلکه اصالت با "مجاهده ی نفس" است، بگذرم...

اصلاً بگذارید مخاطب نامه ام را خود "محمود خان" قرار بدهم، گرچه می دانم قریب به محال است که بگذارند به دستش برسد، چرا که او "خودخواسته" مدتی است در "فرانسه" به سر می برد و فقط شبکه های ماهواره ای معاند را تماشا می کند. اول بردنش مالزی اما دیدند مخاطب ندارد و شیعیان و مسلمانان مالزی بیشتر گرایش به "مکتب امام روح الله" دارند نه ادا و اطوار بازی های روی منبر! حالا دیگر بهترین مکان فرانسه است، به هر حال بعد "نیمازم" نیاز داشتند کسی جای خالی آن یارشان را پُر کند...

"محمود خان" یاد است بعد از آنکه گفתי پاشو برو ببینم بچه تهرونیہ قرتی! و همه مریدانت خندیدند، چه خاطره ای را تعریف کردی؟!

تعریف کردی که؛ من با مرحوم امام خیلی راحت بودم و اصلاً زیر بلیط کسی نمی رفتم و کذا... بعد از تیکه ات خواستم جمع را ترک کنم، چرا که برایم جذابیت و بهره ای نداشت اما تا نام "امام" را شنیدم، نشستم. ما را اینطور تربیت کرده اند، تا به "ولی فقیه" می رسیم احترام و ادب که هیچ، اصلاً میخواهیم جان بدهیم...

نشستم و تعریف کردی که؛ خیلی دوست داشتم به "حاج آقا روح الله" آن روزهای قم نزدیک بشوم، یکبار که از تدریس تنها به منزل برمیگشتند پشت سرشان راه افتادم و مقابل درب منزل به ایشان گفتم اگر می شود استخاره ای بگیرید، ایشان هم متواضعانه قبول کردند و اتفاقاً استخاره خوب آمد، بعد عرض کردم استخاره کردم که بیایم منزل شما! خدارو شکر استخاره هم که خوب آمد، امام هم رد نکردند و رفتیم داخل. مدتی همینطور به سکوت گذشت و من سکوت را شکستم و گفتم آقا من آمدم قم و شرح لمعه می خوانم ولی آدم نشدم و از شما دستور و راهنمایی می خواهم، ایشان هم دستوراتی را فرمودند ولی من متأسفانه عمل نمی کردم...!

آری "محمود خان" کاش عمل می کردید...

شاید اگر عمل می کردی و خود را "تربیت"! حالا دیگر به وصی حضرت روح الله آنطور تهمت نمی زدی و بی حرمتی نمی کردی...

دقیقاً بعد از آن خاطره ای که تعریف کردی هم در نگرشم بی ادب و "بی تربیت" ظاهر شدی! نه اجازه ای، نه رخصتی، نه درکی، همینطور خود را مهمان یک حجت خدا کردن رواست؟! راستی همان زمان هم برایم جالب بود که "طوری" آن خاطره را تعریف می کردی که شدت ارادت مریدانت! به تو بیشتر می شد نه اینکه بتوانی طوری بستر فراهم کنی تا شدت معرفت و محبت شاگردانت به "امام" بیشتر بشود که هر چه داریم از حضرت روح الله است...

چه توقعاتی دارم از تو محمود خان! این هنر را تنها حضرت آقا دارند که قبالان را شاگرد و شیفته و فدایی امام و انقلابش می کنند، اما منش او حکایتی دارد؛ رحم الله عمی العباس...

"محمود خان" یاد است به جلسه سخنرانی یکی از برادرانم آمدی و رفتی در صدر مجلس کنار منبر رو به جمعیت نشست، اول نشسته خوابیدی، بعد دراز کشیدی و همانجا خوابیدی و سبب خنده ی جمعیت شدی!

کم سن و سال بودم، اما توجه م باز به تو جلب شده بود، با خود مرور می کردم که آیا می خواهد بگوید خیلی خاکی و راحت است؟! آخر مجلس اهل بیت است، ادب مجلس چه می شود؟! خوب برود آن پشت در اتاقی تخت بخوابد، مجبورش نکردن که...

گفتم شاید می خواهد بگوید هر کس باید خودش باشد نه اسیر تظاهر و کذا... باز پاسخ دادم پس ادب حضور در مجالس و مسجد و جمع مومنین و اینها چه می شود!

بعد از آن ماجراها و بسیار ماجراهای دیگر که لزومی به بیانش نیست به خانواده ام در همان ایام نوجوانی گفتم اگر "آیت الله" امجد است پس "آیت الله جوادی آملی" کیست؟!

من به او آیت الله نمی گویم، گفتند خوب برای اینکه زشت نشود بگو "حاج آقا امجد"، گفتم اگر "حاج آقا مجتبی" در صحنه هست و ایشان را با این وصف صدا می کنیم، معلوم است که محال است به امجد حاج آقا بگویم...

بعد پرسیدم راستی نام کوچکش چیست؟ گفتند محمود، گفتم برای اینکه بی ادبی نشود و اسم کوچکش را تنها صدا نکنم، به او می گویم "محمود خان"

از آنجا به بعد برای من شدی "محمود خان" چرا که معلم محترم ادیبان می گفتند که "خان ها" قلدر هستند، همواره حق به جانب سخن می گویند، تعادل روحی و ثبات شخصیت ندارند، عمدتاً بی ادبانه رفتار می کنند، در کل خان ها "خود محورند" او می گفت خان ها ظاهر خاصی ندارند، حتی گاهی ممکن است یک آخوند خان باشد و اطرافیانش رعیت او، خان ها را خواستید بشناسید ببینید خود را محور حقیقت می دانند یا حقیقت را محور خود... خلاصه از آنجا به بعد برای من شدی "محمود خان" روزگار گذشت تا آنکه سال ۱۳۸۸ از راه رسید...

یادت است "محمود خان" آن جلسه را در کوی دانشگاه، بین جوانان و دانشجویان ایستاده بودی و سخنان صد من یه غاز بر علیه نیروهای امنیتی و بسیجیان می زدی!

همه ی ما و در راس همه ی ما رهبر ما دلش خون بود از خیره سری ها و جهالت های افراد معدودی که در ماجرای کوی دچار اشتباه شدند، تازه بگذریم از ماجرای نفوذی ها... یادت است می گفتمی اینها همه قاتل و بی همه چیز اند!

در همان وقت من در "خیال خام" خودم گفتم او مرا می شناسد، به خانواده من ارادت دارد، بگذار بروم نزدیکش نکاتی بگویم تا بیدار شود، اینکه خودش یک پا شده از سران فتنه!

یادت است من و یکی از دوستانم آرام خودمان را به شما نزدیک کردیم و من خودم را معرفی کردم و گفتم من خودم در ۲۵ خرداد کوی دانشگاه بودم بگذارید ماجرا را دقیقاً بهتان بگویم، تخریب از نفوذی ها بود، تهییج از خودسرها بود و فتنه از فتنه گران... نگذاشتی حرفم را کامل کنم فریاد زدی! "اینها هم از همان قاتل ها هستند" همان فریاد تو کافی بود تا مشت و لگد مریدان نثار ما بشود، البته ما دو نفر بودیم و تو و اطرافیانت شاید ۲۰ نفر ولی وقتی دیدیم نمی شود سکوت کرد چنان فریاد زدیم و شروع به جارو کردن التقاط شدیم! که تو و اطرافیانت سریع از صحنه گریزان شدید، ما نرفتیم، شما رفتید، فرزندان روح الله محال است بروند، ولی باز هم تو رفتی از ایران، از ایران اصیل و دوست داشتنی...

خلایق هر چه لایق

یادم است وقتی با رفیق مجاهد نشستم کنار جدول های خیابان امیرآباد تا فکری به حال لباس های پاره مان کنیم تا کسی ما را اینطور نبیند، رفیقم گفت هادی واقعا این همان کسی است که همواره روضه می خواند و علی علی می کرد؟! خوب شد تو را شناخت و اینطور گفت، اگر نمی شناخت چه کار می کرد؟! هر دو خندیدیم و ادامه داد؛ چرا آن همه جوان و دانشجو برایشان سوال نشد که استادشان چرا گفتگو نکرد، چرا پاسخ نداد، و فقط دستور به پاچه گرفتن صادر کرد؟!!

به او گفتم "مار خوش خط و خال" فریبا است و کسی اگر فریبش را بخورد دیگر توجهی به زهرش نمی کند... دلم برای امام تنگ شده برویم حرم امام و بهشت زهرا تا آخر شب برویم منزل که خانواده مان اینطور ما را نبینند و نگران نشوند؟! گفت برویم، موتور را روشن کردیم و پرواز کردیم به سمت بهشت...

راستی در جمع اطرافیان آن روزت "حمزه غالبی" را خوب به خاطر دارم، پاچه گیری بود برای خودش، آن روزها مدام کنار میر حسین موسوی بود و آخر فرار کرد پاریس، نزدیک هم هستید، حتماً با هم دیدار خواهید کرد

"محمود خان" چرا در فیلم فرانسوی ات از رابطه ات با "زم پدر" نگفتی! چرا از رفاقت فرزندت محمد با "تیما زم" و همینطور اینکه هر دوشان از پادوهای "مهدی هاشمی" بودند یادی نکردی؟!!

از هدایای مهدی هاشمی و عمویش هم تعریف می کردی بد نبوده!

یادت است "محمود خان" بزرگان امنیتی کشور باز هم به تو احترام کردند و آمدند تا با ارائه ی مستندات از دام فتنه رهایت کنند، برایت استدلال و برهان آوردند نسبت به فتنه ۸۸ تا بلکه بیدار شوی! تو که حرفی

در جهت رد استدلال آنها نداشتی پناه بردی به مغالطه ای پوسیده و گفתי؛ به یک شرط قبول می کنم و آن اینکه حرف شما را فرزندم "ممد" قبول کند! ممد من دروغ نمی گوید چرا که تا بحال به او نان حرام نداده ام!

یعنی انقدر می شود یک آخوند ساده لوح باشد!؟

آری می شود، پس همه ی مردم نان حلال بخورند دیگر نمی توانند دروغ بگویند! دیگر سلب اراده و اختیار می شود، تهذیب و تربیت و کذا هم نیاز نیست، همان نان حلال کافی است...

راستی از ممد می پرسیدی، شاید تو به او "حرام" نداده باشی ولی آیا خودش هم "حرام" نخورده است؟! اگر خورده باشد که خوب به تو هم دروغ می گوید، اگر نخورده باشد هم که محال است ضد ولایت بشود!... ولی من به تو می گویم که خورده است، خودت هم خورده ای، "مهدی هاشمی" اعتراف کرده است مدت هاست...

خبرگان دروغ می گویند، آیات عظام دروغ می گویند، آقا جوادی و حاج آقا مجتبی و از همه مهمتر ولی فقیه دروغ می گوید، خیل عظیم مومنان دروغ می گویند فقط و فقط "ممد" تو "راست می گوید!؟ نکند "محمود خان" از رد صلاحیت شدنت در انتخابات خبرگان پریشان احوال شده بودی که کافه را ریختی به هم! خب میگفتی به قلیل مخاطبان علت رد شدن را، می خواهی من بگویم؟ نه، خودت دوست داشتی بگو، ماجرای "خانه ی دربند" را هم خواستی بگو...

"محمود خان" گفתי چهل سال جنایت شد؟! درست شنیدم!؟

صحیح گفתי، ۴۰ سال جنایت را امثال تو عمامه به سرها و کارگزارانی کردید که راهی را جز راه و "طریق حضرت روح الله" پیش پای مردم گذاشتید و حالا به بن بست رسیده اید و بینی تان خورده است به دیوار و صدای آخ و اوختان بلند شده است

۴۰ سال جنایت کردید و با "ابحاث اختراعیه" و سخنرانی های بی سر و ته با احساسات جوانان بازی کردید و همه شان را به وادی پریشانی و پوچی کشانید که "حال پریشان" حالای تو و معدود مریدانت شاهد این حقیقت است

جنایت را تو و امثال تو کردید که منبر و سخنرانی که "گاه تعلیم و تربیت" بود را تبدیل به صحنه ی تئاتر مضحک و ادا اطوارها و دلقک بازی کردید و با "جو دادن" های مدام و روزی ۱۰ منبر رفتن! جوانان را سطحی و غیر معقول بار آوردید. "تعلیم" را تبدیل به "تبلیغ" کردید و تحقیق و تعقل را تبدیل به "تقلید" که ثمره اش شد به وجود آمدن "مرید" نه "مومن"

باید هم برای تو و امثال تو چیزی جز سیاهی و جنایت نباشد، نوش جانتان "حالات انسان ثمره ی راهی است که خودش رفته است"

اما چشمت را باز کن و ببین حالات حضرت روح الله و فرزندانش را، او که "دلی آرام" را سر داد و فی الحال هم فرزندانش و شاگردانش "دلی آرام" دارند و ۴۰ سال جز زیبایی ندیدند، البته شبانه روز در حال مجاهدت هستند تا جنایاتی که امثال تو در این مملکت انجام دادید را از بین ببرند...

"محمود خان" می دانی کجای ماجرایت برایم جالب است؟

آنجایی که در این "چند روزه ی" باقی مانده ی عمرت به سان "سلمان رشدی" ملعون شده ای، چرا که او به یکی از دو تقلین اهانت کرد و تو به یک ثقل دیگر، او به قرآن تاخت و تو به "ولایت"...

آری خوب گوش کن "محمود خان" ما همان نسل سوم و چهارم انقلاب خمینی هستیم که قد کشیده ایم، ما مانند تو و امثال تو برای "نون و نوا" گرد امام جمع نشده ایم که اگر نان و نوا و جایگاه به ما نرسد پاچه بگیریم!

ما عمادیم، ما جهادیم، ما فخری زاده ایم ما حاج قاسمیم، برای ما "ولایت فقیه همان ولایت رسول الله

است" و چه پر معناست توهین های فرانسویان به حضرت رسالت و توهین های تو به ولی فقیه، همه گرد هم جمع شوید که روزهای آخرتان است

"بی چاره" کرده ای خود را "محمود خان"، دیگر به سان سلمان رشدی راحت نخواهی خوابیدی! مدام ترس و لرز خواهی داشت، ترس از فرزندان غیور و مجاهد ولایت مدام با تو خواهد بود، ترسیدنت مبارک، لرزیدنت مبارک در آخر عمر!

خدا را چه دیدی! شاید قرار است بزودی همراه سلمان رشدی در یک زمان از این دنیا بروید تا جهانیان تماشا کنند سرنوشت مشابه اهانت کنندگان به ثقلین را...

"محمود خان" یک جاسوس را شهید می خوانی!؟

آفرین، درست است، این بروز و ظهور عقاید و اندیشه ی تو است، اندیشه ی "بی تربیت" همینطور می شود، "بی تربیت" جایگاه امور را قادر نیست "کشف" کند، بلکه با و همش برای امور جایگاه "ایجاد" می کند نوش جان "محمود خان" آن ناله و نفرین های "مادران و پدران بزرگوار شهدا" که این روزها با دیدن فیلم فرانسوی ات نثارت می کنند

"اندیشه ی بدون تربیت" به وقتش یا "در خدمت" سرویس های امنیتی دشمنان در می آید و یا "تحت خدمت" آنان خواهد بود، بعید هم نیست مانند "کازم خان شریعتمداری" بعد از مُردنت اسناد همکاری ات لو برود، البته اسناد تو و همفکرانت لو رفته است، تن همه تان از اعترافات که نیما زم کرده است می لرزد، هنوز سپاه بصیر آن اعترافات را پخش نکرده است، فعلا سپاه بایستی کم کاری های دولت را جبران کند در باب اقتصاد و معیشت، انشالله دم انتخابات پخش خواهد کرد و "همفکران بی تربیت تو" رسوا خواهند شد...

"محمود خان" دیگر زمان جاهلانه ی آیت الله بازی، حاج آقا بازی، سخنران بازی، مداح بازی و... گذشته است

این "انقلاب زیبا" فرزندان را به بلوغی شگفت انگیز رسانده است که بیا و ببین!

دیگر جوانانِ عاقل اهل هیچ کدام از آن "بازی ها" نیستند، آیت الهی را نشانه ی الله تعالی می دانند و محترم و معلم می شمارند که شخصیتش "ذیل حضرت امام" باشد، سرباز "ولی فقیه" باشد، به زبان ساده "شبه حاج قاسم" باشد

حاج آقایی را حجت اسلام و مسلمین می دانند که راهش راه زلال سردار دلها باشد نه اهل حزب بازی و راست و چپ و منافع شخصی اش...

سخنرانی را پای منبرش می نشینند که به دور از "حس گرایی" سخن پراکنی های پوچ و پریشان کننده نداشته باشد، معقول و متقن و عمیق سخن بگوید، از همه مهمتر اصیل و "تربیت" شده باشد، درست مانند "حاج قاسم"

مداحی را در محفل سوگواره خوانی اش حاضر می شوند که فارغ از شهواتِ شهرت و خود اظهاری و تظاهر و کذا، بتواند بستری را جهت توجه و توسل به ذوات مقدس معصومین ایجاد کند، آنگونه باشد که "حاج قاسم" دوست داشت...

راستی "محمود خان" خبر داری که "منافقین" هم در همان فرانسه هستند و چقدر شبیه آنان سخن می گفتی، کنار هم با هم خوش بگذرانید...

فقط مقداری افسوس خوردم که کاش مقداری زودتر این باطنیات را ظهور می دادی تا دوستان در این سریال وزین "خانه امن" سکاسی هم از تو در فرانسه می ساختند

وقتی "اکبر طبری" شد آقای "اکبری" حتماً "محمود امجد" هم می شد "آقای امجد"، البته نا گفته نماند در چند قسمت سریال صحبتی از "امجد" شد ولی سکانس اصلی بماند برای آینده...

در آخر عزیزان، سخن حکیمانه‌ی امام‌جانمان را بنوشیم و لذت ببریم از این شراب طهور؛
"خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران
نخورده است. آن قدر که اسلام از این مقدسین روحانی نما ضربه خورده است از هیچ قشر دیگری
نخورده است؛ نمونه بارز آن، مظلومیت و غربت امیرالمومنین علیه‌السلام که در تاریخ روشن است.
خطر تحجرگرایان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست.

طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این «مارهای خوش‌خط و خال» غفلت نکنند. گمان نکنید که تهمت
وابستگی و افترای بی‌دینی را تنها اغیار به روحانیت زده است، هرگز! ضربات روحانیت ناآگاه و آگاه
وابسته، به مراتب کاری تر از اغیار بوده و هست. آن مقداری که اسلام از عالم‌های بی‌تقوا صدمه دیده
است، معلوم نیست از مردم عادی دیده باشد.

آخوندهای جیره‌خوار و ملی‌گرایان بی‌خبر از اسلام و مصالح مسلمین را از خود برانید، که ضرر اینان
بر اسلام از ضرر جهان‌خواران کمتر نیست"

